**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030714**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر ثمرات مسالک مختلف دال بر وجوب بود. ما پنج مسلک ذکر کردیم که یک مسلکش را هم با دو تقریب که مجموعا حدود ۶ مسلک را برای دلالت امر بر وجوب ذکر کردیم. دلالت وضعیه، دلالت عقلیه، دلالت عقلاییه، دلالت اطلاقیه‌ای که به مقدمات حکمت نیاز دارد، دلالت اطلاقیه‌ای که به مقدمات حکمت نیاز ندارد. این پنج تا مسلک بود، این پنج تا مسلک را به سه مسلک کلی می‌شود تقسیم کرد، یکی جایی که دلالت وضعیه باشد، حالا چه دلالت وضعیه‌ای که به وضع اوّل مادۀ امر یا صیغۀ امر را دال بر وجوب بداند یا به دو وضع، یک وضع اصل طلب را، اطلاق امر و تجرد از قرینه را برایش وضع دوم قائل بشویم یا امر مجرد از قرینه را وضع دوم برایش قائل بشویم. به هر حال همۀ اینها در یک جامع اینکه دلالت دلالت وضعیه است مشترکند. یک مسلک دوم اینکه دلالتش عقلی یا عقلایی باشد. مسلک سوم اینکه دلالتش به مقدمات حکمت و اطلاق باشد، این ۳ تا مسلک کلی هست. و بسیاری از ثمرات حول این سه تا محور می‌چرخند، تفاوت بین این سه تا مسلک کلی هست. مثلا این بحثی که شهید صدر مطرح کردند اوّلین ثمره‌ای که شهید صدر مطرح می‌کنند این هست که بنابر اینکه دلالت وضعیه باشد قواعد جمع عرفی اینجا پیاده می‌شود ولی بنابر اینکه به دلالت عقلیه باشد قواعد جمع عرفی پیاده نمی‌شود. حالا این را به تعبیر دیگر اینجوری عرض بکنیم که بنابر اینکه به حکم عقل باشد قواعد جمع عرفی جاری نمی‌شود یا به حکم عقلا باشد، به دلالت وضع باشد یا به دلالت اطلاقی باشد در هر دو قواعد جمع عرفی اجرا می‌شود ولی هر کدام یک مدل، یعنی مدلی که بنابر مسلک وضع باشد یک مدل جمع عرفی درش پیاده می‌شود، بنابر اطلاق و مقدمات حکمت باشد یک مدل دیگر، چون ببینید در بحث وضع وقتی دلالت وضعی هست اگر امر ما دال بر یک امری داریم نسبت به یک شیءای از آن طرف یک روایتی هست استحباب دلالت می‌کند. اینجا تردیدی نیست که بحث اظهر و ظاهر و این قواعد را باید پیاده کرد و دو تا دلالت وضعیه داریم امر دال مثلا وضعا دال بر مطلبی هست یک مطلب دیگری آن هم دال بر مثلا استحباب است. باید دید کدام اظهر است کدام ظاهر است و آن قواعد را پیاده کرد. ولی اگر دلالت امر را به اطلاق دانستیم این داخل در بحث حمل مطلق بر مقید و آنها می‌شود در بحث حمل مطلق بر مقید بحث‌های خاص خودش را دارد، فرق دارد بحث اظهر و ظاهر امثال اینها همیشه نیست، آن بحث این هست که همه جا آیا مطلق بر مقید حمل می‌شود یا ما هم باید برعکس مقید را بر مطلق حمل کنیم، آن بحث‌هایی هست که در بحث حمل مطلق بر مقید وجود دارد و متفاوت هست بحث‌هایش در جایی که دو تا دلالت هر دو دلالت وضعیه باشد، البته حالا اینکه فرض کردم دلالت هر دو وضعی است ممکن است آن دال بر استحباب وضعیه نباشد آن دالش اطلاقی باشد یک مقداری باز بحث‌ها تغییر کند، ولی علی ای تقدیر متعارف که یک دلیلی با واژۀ امر وجوب را افهام کرده یک دلیل دیگری صریحا مثلا یا به یک ظهوری دلالت بر استحباب دارد رابطه‌شان رابطۀ اظهر و ظاهر و سنجش دو تا ظاهر هست. یک نکته‌ای در کل این بحث‌ها اثرگذار هست که به عنوان باید برجسته‌اش کرد و رویش تأکید کرد آن این است که بنابر اینکه دلالت امر به اطلاق باشد یکی از مقدمات بحث در مقام بیان بودن هست و این خیلی اثرگذار هست در کل این ثمراتی که ما می‌خواهیم بهش بپردازیم، یکی از ثمرات که آقای شهیدی بعدا از قول آقای حائری نقل می‌کنند آن این است که چون دلالت اطلاقی متوقف هست بر اینکه متکلم در مقام بیان باشد اگر جایی متکلم در مقام بیان نباشد دلالت اطلاقی نیست، بدانیم که متکلم در مقام بیان حد طلب نیست، در مقام بیان یعنی این. چون متکلم در مقام بیان حد طلب بوده است دال بر وجوب بوده است، بنابراین اگر متکلم در مقام بیان حد طلب نباشد، آقای حائری اینجوری مثال می‌زنند که اگر یک جایی یک کسی حاضر نباشد یک فعلی را انجام بدهد ما بگوییم یوجد امر بهذا، برای چی این را نامشروع می‌دانی؟ امری اینجا وجود دارد، اینجا در مقام بیان این جهت نیست که این امر وجوبی است استحبابی است، به خاطر همین اینجا دال بر وجوب نیست، ولی اگر ما گفتیم یوجد امر بهذا در مقام بیان حد نباشد ولی چون خود این کلمۀ امر دال بر وجوب هست یا کلمۀ امر به دلالت عقلیه ازش وجوب استفاده می‌شود دیگر مسیر بحث فرق می‌کند. عرض می‌کنم اینکه یکی از مقدمات دلالت اطلاقی در مقام بیان بودن هست در مراحل مختلف اثرگذار است، یک مرحله این است که اصلا ما باید این بحث را دنبال کنیم که از کجا این مقدمۀ در مقام بیان بودن را ما اثبات کردیم؟ چون یک بحث جدی در بحث حمل مطلق بر مقید هست که ما به چه بیان می‌گوییم متکلم حتما در مقام بیان حد شیء است؟ مثلا طلب است در ما نحن فیه. یا مثلا در اکرم العالم که می‌خواهیم بگوییم همۀ علما وجوب اکرام دارند این متوقف بر این هست که متکلم در مقام بیان کمیت عالم‌های واجب الاکرام است، صحبت سر این هست اینکه متکلم در مقام بیان این جهت هست این را از کجا استفاده می‌کنیم؟ بعضی‌ها مثلا مطرح می‌کنند که به جهت، اصل مثلا این هست که متکلم در مقام بیان باشد، بعضی‌ها می‌گویند مثلا سیرۀ مثلا ظهور حال متکلم در این هست که متکلم در مقام بیان باشد. بعضی‌ها هم می‌خواهند بگویند نه یک قانون کلی ندارد، مورد به مورد فرق دارد، یک مورد ممکن است یک همچین ظهور حالی وجود داشته باشد یک موردی ممکن است وجود نداشته باشد قاعدۀ کلیه در مورد در مقام بیان بودن ما نداریم، مورد به مورد با هم فرق دارد. این نگاه‌های ما به در مقام بیان بودن اثرگذار هست و کل بحث‌های مربوط به حمل مطلق بر مقید و اینها، و نحوۀ حمل مطلق بر مقید هم گاهی اوقات به این هست که از این مقدمه ما رفع ید می‌کنیم و ما می‌گوییم که متکلم در مقام بیان نبوده است. بنابر تحقیق، حالا من آن نکتۀ تحقیقی که به نظر می‌رسد را عرض بکنم براساس آن بحث را پیش ببرم آن این است که در مقام بیان بودن یک قانون کلی ندارد، مورد به مورد فرق دارد و آن هم از باب ظهور حال متکلم هست که ممکن است در یک جایی ظهور حال متکلم باشد، ظهور حال متکلم هم نباشد، و در باب حمل مطلق بر مقید هم از باب اظهر و ظاهر است، اینجور نیست که همیشه ما مطلق بر مقید حمل کنیم، گاهی اوقات ممکن است ما مقید را بر مطلق حمل کنیم و به قرینۀ مطلق مقید را مثلا حمل به افضل افراد کنیم، یک دلیل گفته اعتق رقبةً، یک دلیل گفته اعتق رقبة مومنة، ما تصرف در مقید کنیم اعتق رقبة مومنة را حمل به افضل افراد واجب بکنیم این هم می‌شود، اینجور نیست که نشود، مورد به مورد فرق دارد، بستگی دارد به بحث اظهر و ظاهر و اینکه کدام یک از اینها اظهر است کدام یک از اینها ظاهر است، به این نکات وابسته است. اینکه ما اظهر و ظاهر سنجی می‌کنیم ما در واقع در ظهورات هم در جایی که ظهور وضعی باشد باز هم بحث اظهر و ظاهر مطرح است، ولی مدل اظهر و ظاهر بودنش فرق دارد، یعنی ما یک دلیل می‌گوید آمرک بغسل الجمعة مثلا، یک دلیل گفته غسل الجمعة لیس بواجب، اینجا بین ظهور وضعی آمرک بغسل الجمعة با ظهور وضعی غسل الجمعة لیس بواجب اینها تنافی هست، باید ببینیم کدام یک از اینها اظهر و ظاهر هستند، هر دو دلالت وضعی هستند شاید ممکن است بگوییم اظهر و ظاهر بودنش شاید راحت‌تر سنجیده بشود، ولی در جایی که آن آمرک بغسل الجمعة دلالتش را بر وجوب ما به اطلاق بگیریم، عرض کرد یکی از مقدمات حکمت در مقام بیان بودن هست که اصلا مقدمۀ اصلی همین است ما حالا در جای خودش این مطلب را مطرح کردیم که سایر مقدمات نقش چندانی در این، جایی که هست ندارد، مقدمۀ اصلی همین در مقام بیان بودن است. این در مقام بیان بودن که مقدمۀ اصلی دلالت اطلاق بر مفاد خودش هست و در ما نحن فیه دلالت امر بر وجوب ما می‌گوییم به ظاهر حال متکلم هست، این ظاهر حال متکلم سنجشش با مقید ممکن است ما بگوییم این ظاهر حال خیلی راحت‌تر می‌شود از این ظاهر مثلا رفع ید کرد، یعنی مدل، بحث من بحث کلی من این هست که سنجش بین دو تا دلالت وضعیه نیست، دلالت کلامیه نیست، یکی‌اش دلالت ظاهر حال است و با یک ظهور لفظی اینها با همدیگر مقایسه می‌شوند و بستگی به موارد دارد، مدل همان قواعد جمع عرفی را که می‌خواهیم پیاده کنیم مدل دیگری پیاده می‌شود فرق است بین پیاده شدن قواعد جمع عرفی در مواردی که ما دلالت امر بر وجوب دلالت وضعیه بگیریم یا دلالت اطلاقیه بگیریم، این هم اینجاست. در مثلا بحث یادم هست حالا به تناسب این بحث را عرض بکنم تفاوت‌های دلالت وضعیه با دلالت اطلاقیه یکی از ثمراتش در بحث همین جمع عرفی نکته‌ای هست که حاج آقای ما در بحث انقلاب نسبت و شاهد جمع، انقلاب نسبت و شاهد جمع را در عام و خاص قبول ندارند و انقلاب نسبت و شاهد جمع را در مطلق و مقید قبول دارند، این توضیحش را بدهم حالا در بحث مثلا ما یک دلیلی گفته اکرم کل عالم، یک دلیل دیگر گفته که لا یجب اکرام العلماء، فرض کنید هر دو عام هستند، لا یجب اکرام ای عالمٍ، یک دلیل گفته اکرم کل عالمٍ، یک دلیل گفته لا یجب اکرام ای عالمٍ. اینجا یک بحث انقلاب نسبت داریم یک بحث شاهد جمع، انقلاب نسبت این هست که یک دلیل سومی وارد می‌شود که مطابق یکی از اینهاست، مثلا اکرم کل عالم یک دلیلی می‌آید می‌گوید اکرم کل عالم عادل، که این اکرم کل عالم عادل تخصیص می‌زند لا یجب اکرام ای عالم را بعد از اینکه آن را تخصیص زد عام مخصَّص خودش تخصیص می‌دهد آن اکرم کل عالم را که نتیجه‌اش این می‌شود تفصیل بین عالم عادل و عالم غیر عادل که این بحث انقلاب هست که یک دلیل سوم داریم. یک بحث شاهد جمع داریم که به جای یک دلیل دو تا دلیل داشته باشیم یا یک دلیل داشته باشیم که دو قسمت داشته باشد یا به مفهوم و منطوق دو مطلب دلالت کند، لا یجب اکرام ای عالم، یک دلیل می‌گوید که اکرم کل عالم عادل، یک دلیل می‌گوید لا یجب اکرام ای عالم فاسق، اینها هر دلیل نسبت به دلیل مقابلش اخص مطلق است آن را تخصیص می‌زند، وقتی که تخصیص زد دیگر مشکل تعارض منتفی می‌شود که انقلاب نسبت مورد بحث هست که آیا صحیح هست یا صحیح نیست این بحث جدی دارد ولی بحث شاهد جمع اختلافی نیست. حاج آقا اینجا این مشکل را مطرح می‌کردند که هم بحث انقلاب نسبت و هم بحث شاهد جمع با یک مشکلی مواجه هست، آن مشکل این هست که نه تنها تخصیص اکثر عرفی نیست، تخصیص مساوی هم عرفی نیست، ما معنا ندارد بگوییم اکرم کل عالم بعد نصف علما را خارج کنیم، این عرفی نیست، اکرم کل عالم یک موارد کمی را از تحتش خارج کنیم اشکالی ندارد، ولی بخواهیم نصف یا در حکم نصف اینها را خارج کنیم عرفی نیست، روی همین جهت این مشکل وجود دارد حالا بحث شاهد جمع را که مسلم انگاشته شده شما در نظر بگیرید اگر عالم عادل یا علمای عدول با علمای غیر عدول مساوی هستند؟ یا یکی از آنها بیشتر است؟ اگر علمای عدول مساوی علمای غیر عدول باشند اکرم العالم العادل نمی‌تواند لا تکرم ای عالم را تخصیص بزند، همچنین لا تکرم العالم الفاسق نمی‌تواند اکرم کل عالم را تخصیص بزند، چون فرض این است که با این تخصیص می‌خواهد نصف موارد را خارج کند، و اخراج نصف افراد از تحت عام اشکال دارد. اگر هم یکی از اینها بیشتر باشد آن که کمتر هست نمی‌تواند تخصیص بزند، چون فرض این است آنکه کمتر هست بیشتر افراد را می‌خواهد از تحت آن دلیل خارج کند. این مشکل این هست که به هر حال یا هر دو دلیل از تخصیص زدن باز می‌ایستند یا یکی از این ادله هم اقلا از تخصیص زدن باز می‌ایستد این مشکل را دارد. حاج آقا این مشکل را مطرح می‌کردند و مشکل را می‌پذیرفتند، می‌گفتند اشکال هم هست و ما بحث انقلاب نسبت و شاهد جمع در عمومات نمی‌پذیریم، ولی می‌فرمودند ما در مطلقات می‌پذیریم، چطور؟ چون در مطلقات یکی از راه‌حل‌های طبیعی برای حمل مطلق بر مقید این است که ما مطلق را حمل کنیم برای اینکه در مقام بیان نیست، در مقام بیان قید نیست، مطلقی که در مقام بیان نیست ممکن است اصل حکم را بیان کند این حکم قیدی داشته باشد که این قید اکثر افراد را خارج کند اشکال ندارد چون در مقام بیان قیود نبوده، فرض کنید شما مریض شدید به شما می‌گویند باید به دکتر مراجعه کنید، چون در مقام بیان این نیست که چه دکتری، آن دکتری که باید شما مراجعه کنید ممکن است دکتری باشد که نسبت به کل دکترها یک نفر باشد اصلا اشکالی ندارد چون در مقام بیان این نبوده که همۀ دکترها ولو ظهور اوّلیه‌اش این است که به دکتر مراجعه کنید یعنی اینکه به هر دکتری خواستید مراجعه کنید بکنید ولی ما از این ظهور که رفع ید کردیم گفتیم در مقام بیان نیست مشکلی نیست، و بنابراین حمل مطلق بر مقید با توجه به این نکته، یعنی انقلاب نسبت و شاهد جمع و اینها در مطلق و مقید ایشان قبول دارند ولی در عام و خاص قبول ندارند، یعنی دقیقا این بحث اینکه در مقام بیان بودن جزء مقدمات حکمت هست اثرگذار هست در نحوۀ تطبیق قواعد جمع عرفی، در نحوۀ تطبیق قواعد جمع عرفی اثر جدی دارد، و در این بحث‌های ما هم نکات دیگری هم مثلا هست آن این است که مثلا یک کلام آیا در کل کلام یک در مقام بیان بودن متکلم در اجزای یک کلام واحد انحلالی است یا انحلالی نیست؟ اصلا بحث سیاق را که ما مطرح می‌کردیم در سیاق یکی از نکات اصلی بحث سیاق همین هست که آیا مثلا چند تا امر که ما داریم آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت ما می‌فهمیم که در غسل جمعه مثلا وجوبی نیست آیا می‌توانیم در غسل جمعه به دلالت آمرک استدلال بکنیم یا نکنیم؟ اگر بحث بحث اطلاقی باشد یکی از محورهای بحث همین نکته است که چون بحث در مقام بیان بودن است آیا ظهور کلام، ظهور حال متکلم در اینکه در مقام بیان هست نسبت به اجزای کلام ظهور وُحدانی است یا انحلالی است؟ ما ممکن است بگوییم متکلم یا در کل این کلام در مقام بیان حد وجوب هست، حد طلب هست یا در مقام حد طلب نیست، اینکه نسبت به آمرک بغسل الجمعة بگوییم در مقام بیان حد طلب نبوده است و به خاطر همین آمرک را به کار برده است با وجودی که غسل جمعه واجب نبوده ولی در مورد آمرک بغسل مس المیت در مقام بیان هست این بگوییم خلاف ظاهر است، خیلی از این ثمرات دیگری که ما ذکر می‌کردیم زیر مجموعۀ همین بحث هست که چگونه ما با مقدمۀ در مقام بیان بودن تعامل کنیم؟ این مقدمۀ در مقام بیان بودن که در شکل‌گیری دلالت اطلاقی اثرگذار هست بلکه تمام المؤثر است در همۀ این بحث‌ها اثر جدی دارد، این است که این شاید بهتر باشد ما اصلا بگوییم ثمرۀ اصلی این بحث‌ها یک ثمرۀ کلی ذکر کنیم بقیه را زیرمجموعۀ آن قرار بدهیم، آن این است که اگر دلالت وضعی باشد مثلا قواعد جمع عرفی در مورد دلالت وضعی پیاده می‌شود، اگر به حکم عقل باشد که اصلا قواعد جمع عرفی پیاده نمی‌شود، اگر به دلالت اطلاقی باشد قواعد جمع عرفی ناظر به در مقام بیان بودن پیاده می‌شود و این قواعد جمع عرفی ناظر به در مقام بیان بودن خیلی خودش فرق دارد با قواعد جمع عرفی که بر اساس دلالت وضعیه شکل گرفته. و من روی کلیتا اینجا به نظرم اینکه ما در اینجاها به دنبال در مقام بیان بودن باشیم برای اینکه در کلمۀ آمرک دلالت بر وجوب را استفاده کنیم به نظر من خیلی خلاف وجدان است یعنی اینکه وجدانا آدم می‌فهمد که نیازی نیست که ما در مقام بیان بودن را اثبات کنیم، خیلی از این بحث‌ها دیگر نیازی به در مقام بیان بودن ندارد، حالا صرفنظر از اینکه ما اصل این مطلب را هم اشکال کردیم که اگر هم در مقام بیان بودن داشته باشیم وجهی برای حمل طلب بر طلب وجوبی نداریم که اشکال می‌کردیم به تقریبات مختلف دلالت اطلاقی حالا منهای آن به نظر من وجدانا این که متوقف باشد دلالت امر بر وجوب بر اثبات در مقام بیان بودن بسیار دشوار است و خلاف وجدان است و فکر می‌کنم اینکه مرحوم حاج شیخ خواسته یک جوری یک دلالت وضعی ثانوی درست کند زور زده، چون وجدانا احساس کرده که دلالت امر بر وجوب نیاز به مقدمۀ در مقام بیان بودن ندارد از آن طرف برایش مشکل بوده دلالت وضعی را بپذیرد، وضعی به یک وضع واحد رفته وضع ثانوی درست کند آن بحث‌هایی که ایشان درست می‌کردند. این یک نگاه کلی به کل بحث ثمرات.

**شاگرد:** اینکه مطلقی که حالا مبتلا به معارض هست بحث انقلاب نسبت و اینها هم بابت این ما می‌گوییم در مقام بیان نبوده مطلق همان مطلق جاهای دیگر است که معارض ندارد، اینکه صرفا معارض داشتن موجب بشود که ما بگوییم در مقام بیان نیست این خیلی از مطلقات زیر سؤال نمی‌رود؟ یا ملتزم می‌شویم خیلی از مطلقات را؟

**استاد:** نه اگر باشد در مقام بیان آن ملتزم می‌شویم آن خیلی، حالا این در ما نحن فیه را نمی‌خواهم بگویم چون عرض کردم کلمۀ امر و اینها آدم وجدانا هم این احساس را دارد، حالا یک نکته‌ای را من اینجا عرض بکنم، تصور من این هست که مشکل اصلی ما در صیغۀ امر است، در مادۀ امر اینکه مادۀ امر دال بر وجوب هست وضعا خیلی وجدانی است، صیغۀ امر به آن وجدانی بودن نیست چون استعمال صیغه هم در موارد استحباب خیلی زیاد است، مادۀ امر ما زور می‌زدیم یکی دو تا مثال گیر بیاوریم برای استحباب و یک جوری آن مثال‌ها را چیز کنیم و اینقدر مثال روشنی که مادۀ امر را در مورد استحباب به کار برده باشند اینقدر نیست که ما را مجبور کند دلالت وضعی مادۀ امر بر وجوب را ازش رفع ید کنیم، ولی صیغه اینجور نیست، یعنی این مشکلی که الآن ما داریم مشکل اصلی در بحث صیغۀ امر است، مرحوم حاج شیخ هم عمدتا بحث را در صیغۀ امر مطرح کردند، آنجا چون آن یک مشکل جدی هست، حالا این نکته را هم ضمیمه بکنم یکی از ثمرات مهم این بحث که اصلا بسیاری از این مسالک ناشی از این ثمره بوده که قبلا هم من اشاره کردم این است اگر ما دلالت امر را بر وجوب دلالت وضعیه بگیریم کثرت استعمال امر در غیر وجوب اگر اثبات شود به این دلالت وضعیه صدمه وارد می‌کند، دلالت وضعیه‌ای که در اکثر موارد بر خلاف او مشی می‌شود آن باعث می‌شود که آن علقۀ وضعیه، آن قرن اکیدی که نتیجۀ وضع هست آن از بین می‌رود و همچنان که، به خلافت دلالت اطلاقیه یا به حکم عقل، و من قبلا هم این مطلب را عرض کردم من تصور می‌کنم بسیاری اصلا این مسالکی که دلالت امر را خواستند به حکم عقل بدانند، دلالتش را به اطلاق بدانند امثال اینها من فکر می‌کنم روحا برای پاسخ دادن به مطلب مهمی را که صاحب معالم مطرح کرده خلق شده و پدید آمده، صاحب معالم یک اشکالی مطرح می‌کند آن اشکال ایشان این است که می‌گوید در روایات ائمۀ اهل بیت، پیغمبر را نمی‌گوید، در روایات ائمه علیهم السلام استعمال صیغۀ امر در استحباب اینقدر زیاد است که دیگر ظهور امر در وجوب از بین رفته است چون استحباب به صورت یک مجاز مشهوری در آمده است که مانع انعقاد ظهور کلام و ظهور صیغۀ امر در وجوب شده است، مسالک مختلفی که اینجا پدید آمده خواستند یک جوری از یک طرف دلالت امر بر وجوب را تثبیت کنند، از یک طرف دیگر با کثرت استعمال امر در استحباب هم کنار بیایند، مثلا دلالت عقلیه گفتند گفتند عقلیه، خب منافات ندارد چون دلالت عقلیه موضوعش طلب مجرد از قرینۀ بر ترخیص است، اینکه در اکثر موارد قرینۀ ترخیص وجود دارد باعث نمی‌شود که در مواردی که قرینۀ بر ترخیص وجود نداشته باشد حکم عقل نیاید، یا بحث اطلاق، اینکه در اکثر موارد بعضی از مقدمات حکمت تام نیست چون مقدمات حکمت یکی‌اش این است که نبودن قرینۀ بر تقیید، در اکثر موارد قرینۀ بر تقیید وجود دارد در آن اکثر موارد مقدمات حکمت شکل نمی‌گیرد ولی در بعضی موارد مقدمات حکمت شکل می‌گیرد. یا از آنها چیزتر مرحوم حاج شیخ که هم خواسته این مشکل را حل کند هم مشکل دیگری را که احساس وجدانی می‌کرده که متکلم برای دلالت امر بر وجوب به اثبات مقدمۀ در مقام بیان بودن هم نیست آن تقریب دیگری را که خودشان خواستند دنبال کنند که با دو وضع اصل امر بر یک مطلب دال هست و تجردش از قرینۀ ترخیص آن دال دیگری هست بر وجوب، اینها همه من تصورم این هست که اصل قضیه این هست که می‌خواهند یک کاری کنند آن مشکل اشکال صاحب معالم برطرف بشود، نه اینکه صریحا این مطلب را اعلام کرده باشند، می‌خواهم بگویم یک ناخودآگاهی برای علما شکل گرفته که این ناخودآگاه سبب شده است که به یک مسیرهایی پیش بروند که بتوانند بین امور وجدانی مختلفی که احساس می‌کنند به یک نحوی جمع کنند و اینها را در درون خودشان این وجدان‌هایی که شاید در نگاه نخست متنافی به نظر برسد اینها را با همدیگر سازگار و هماهنگ کنند. این است که من تصورم این هست ما مشکل اصلی‌مان در بحث صیغۀ امر است نه مادۀ امر. مادۀ امر اینکه دلالت دلالت وضعی هست خیلی هم روشن است، حالا یک نکتۀ دیگری حالا وقت گذشته فقط من این مطلب را هم عرض بکنم آن این است که در کلمات علما بحث اینکه دو تا بحث مطرح شده امر دال بر وجوب هست مادۀ امر و صیغۀ امر، این بحث‌ها باید خیلی گسترده‌تر از این بحث می‌شد، چون مادۀ امر فقط اَمَرَ نیست، یک سری چیزهای دیگر هست که مهم‌تر از اَمَرَ هست، وَجَبَ خودش، دلالت وَجَبَ بر وجوب اصطلاحی، حالا وَجَبَ که علیٰ دارد یا علیٰ ندارد. علیٰ تنها، علیَّ علیک کذا، آن دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر وجوب ندارد؟ از آن طرف یک سری صیغه‌های خاصی، ماده‌های خاصی هست که اینها یکی یکی باید مورد بحث قرار بگیرد، یصلح، یحسن، ینبغی، لا ینبغی، یک مجموعۀ بسیار وسیعی از تعابیر هست که کل این تعابیر باید یکی یکی مورد بحث قرار بگیرد و اینها هم خیلی مهم‌تر از بسیاری از این بحث‌هایی هست که، استعمالاتشان هم زیاد است. این است که دوستان من برای کلاس راهنما می‌خواهم یک تمرینی امروز بدهم رفقا رویش کار کنند، تمام مواردی را که باید بحث بکنیم حالا چه به مادۀ امر، اینها را لیست کنید، چه مواردی هست که اینها باید مورد بحث قرار بگیرد، لیست کنید ببینیم چه چیزی از مجموعه‌ای در می‌آید، اینها خیلی‌هایش، مثلا اَمَرَ میزان استعمالش از استعمال بسیاری از این مواردی که ما گفتیم خیلی کمتر است، این است که بیشتر باید برویم در وادی آن بحث‌ها. حالا ما صیغۀ امر را، من دیگر بیشتر از این ادامۀ ثمرات را که در کلام آقای حائری و کلمات شهید صدر و اینها هست دیگر واردش نمی‌شوم آقای شهیدی اینها را بحث کرده ملاحظه بفرمایید، خواستم یک نگاه کلی به این بحث داشته باشم که دیگر بقیۀ ثمرات را هم شاید نیازی نباشد ما بهش بپردازیم ما از فردا به صیغۀ امر می‌رویم ولی مادۀ امر چیزهایی شبیه مادۀ امر هست ما بعد از صیغۀ امر دوباره برمی‌گردیم به این بحث، فعلا رفقا این را دنبال کنند ببینیم چه مقدار موارد را باید ما بحث بکنیم، بحث‌های بسیار مهم و حیاتی هست که، اینها هم بعضی بحث‌هایش در لابلای کتب فقهی مطرح شده، فرض کنید لا یصلح، در لابلای کتب فقهی بحث‌هایش شده که آیا دلالت بر حرمت دارد یا دلالت بر حرمت ندارد. اینها را مجموعه‌اش را جمع‌آوری کنیم ببینیم چی از آب در می‌آید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد